

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی ادامه نظر مرحوم نائینی در مورد جریان سایر فقرات حدیث رفع در احکام وضعیه

ملاحظه فرمودید مرحوم نائینی فرمودند اگر اکراه یا اضطرار یا نسیان در معاملات نسبت به اسباب تحقق پیدا کند، حدیث رفع جریان ندارد؛ اگر کسی را اکراه کنند بر عقد فارسی، حدیث رفع نمی آید این عقد را صحیح کند؛ اگر کسی فراموش کرد و عقد را غیر عربی خواند؛ بنا بر اعتبار عربیت، حدیث رفع در اینجا این عقد را صحیح نمی کند. ما عرض کردیم کلام مرحوم نائینی تا این مقدار درست است، اما مثال در اکراه بر اسباب منحصر به این نیست. مثال های دیگری هم موجود است؛ اگر کسی را اکراه کنند بر خود ایجاب و قبول بیع صحیح یا ایجاب و قبول نکاح و یا اکراه کنند بر اجرای صیغه طلاق، اینها همه از مصادیق اکراه بر سبب است؛ و مسلماً حدیث رفع در اینها جریان دارد. حدیث رفع می آید این سببی که عنوان سبب صحیح را دارد و حکم وضعی صحت بر این سبب بار می شود، این صحت را برمی دارد. اگر مکره شد بر ایجاد نکاح و ایجاد سبب نکاح، بر طبق حدیث رفع این سبب هیچ تأثیری ندارد. پس، ما در مورد سبب، اصل کلام مرحوم نائینی را درست می دانیم، اما می گوییم مثال منحصر به آنچه ایشان فرمودند نیست؛ و بعضی مثال ها داریم که حدیث رفع در اسباب جریان دارد.

بررسی اقسام اکراه بر مسبب

ایشان سپس سراغ مسببات رفته و فرمودند: اکراه بر مسبب دو نوع است.
قسم اول مسببی است که غیر از اعتبار، مابازای خارجی ندارد؛ از امور اعتباریه ای است که وعاء و ظرف آن عالم اعتبار است؛ مثل ملکیت، زوجیت و رقیبت. ملکیت يك امر اعتباری است و فقط در عالم اعتبار موجود است؛ در عالم خارج چیزی که بگوییم ملکیت در مقابل آن قرار دارد و دال بر آن هست، نداریم.

مرحوم نائینی در این قسم می فرماید: قبول داریم رفع و وضع تشریعی جریان دارد؛ چون این احکام از احکامی هستند که قابلیت جعل استقلالی را دارند و از احکام تکلیفیه انتزاع نمی شود. اما نکته ای که وجود دارد، این است که از جهت صغروی، اکراه به مسبب من حیث أنه مسبب معقول نیست؛ اضطرار به مسبب من حیث أنه مسبب تصویر ندارد. اگر کسی را بخواهند بر ملکیت اکراه کنند، راهش اکراه بر سبب است؛ با قطع نظر از اکراه بر اسباب، اکراه بر مسببات معنا و تصویر ندارد. لذا، حکم این قسمت مثل همان حکم اکراه بر اسباب است.

اما قسم دوم از مسببات می فرمایند: مسبباتی هستند که از امور واقعیه اند نه امور اعتباریه؛ منتها امور واقعیه ای که عقل عادی

بشر آن را درك نمي‌کند؛ و شارع از این امر واقعي پرده برداشته است. روي مبناي شيخ انصاري و جمع ديگري، نجاست و طهارت از این دسته است. مرحوم شيخ قائل است نجاست يك امر واقعي است و نه امر اعتباري؛ شارع آمده با بيان خودش در عالم تشريع از این پرده برداشته است؛ وگرنه بين بول و آب واقعاً فرق است و ترديدي نيست.

بول يك واقعيي دارد، يك قذارت واقعي دارد که در آب نيست. شارع اسم آن قذارت را نجاست گذاشته است؛ براي اينکه بشر از آن اجتناب کند. لذا، اينها از امور واقعيه‌اي هستند که شارع از آنها پرده برداشته است.

مرحوم نائيني مي‌گويد: همين که گفتيم اينها از امور تکوينيه و واقعيه هستند، حديث رفع در آنها جريان ندارد؛ حديث رفع در جايي جريان دارد که امکان رفع و امکان وضع باشد. شارع نمي‌توانيد تعيداً بگويد اين مایع نجس نيست؛ بلکه واقعاً نجس است و راه از بين رفتنش هم يا اين است که عين نجاست بايد از بين برود و يا با آب بايد تطهير شود؛ راهي که خود شارع ذکر کرده است؛ اما اينکه يك جايي خون باشد، شارع تعيداً بگويد من اينجا را مي‌گويم نجس است؛ و همين خون را در جاي ديگر بگويم نجس نيست. اين نمي‌شود؛ قابليت رفع و وضع در امور واقعيه نيست. لذا، مي‌فرمايد حديث رفع در اينها جريان ندارد؛

بله، نسبت به اثر شرعي‌شان حديث رفع جريان دارد. حال، اگر شيئي نجس است، نماز با اين شيء نجس باطل است؛ شارع مي‌تواند بطلان نماز را با حديث رفع بردارد و بگويد اگر جايي نجاست را فراموش كردي و با لباس نجس نماز خواندي، بطلان را برمي‌دارم؛ به لحاظ آثار شرعيه مترتبه‌ي بر نجاست و طهارت، جريان حديث رفع مانعي ندارد. مرحوم نائيني در ادامه سؤالي را مطرح مي‌کند و آن اين است که: اگر کسي را بر جنابت اکراه کنند، وقتي جنابت بيباید، جنابت يك امر واقعي است و خود آن را که نمي‌توانيم بگويم شارع با حديث رفع بر مي‌دارد و بگويد در اينجا جنب نشده است؛ اما آيا اين اکراه بر جنابت، وجوب غسل را از اين شخص برمي‌دارد؟

بگويم چون اختياراً جنب نشده، غسل براي او واجب نيست؛ مي‌فرمايد: نه، در اينجا اين اثر شرعي را نمي‌تواند بردارد؛ چون ادله‌اي که در باب جنابت وارد شده، اطلاق دارد؛ اطلاقش اين است که شخص جنب چه عمدأ و چه غير عمدي، چه در بيداري و چه در خواب، اگر اين حالت براي او حاصل شود، غسل واجب مي‌شود. حالا کسي مريض است و مضطر مي‌شود به اينکه خودش را براي معالجه جنب کند؛ اينجا اطلاق ادله مي‌گويد غسل واجب است.

مرحوم نائيني اين حرف را زده، ولي ما اگر طبق قاعده بخواهيم پيش برويم، کار حديث رفع اين است که اطلاقات را از بين مي‌برد. حديث رفع در مقابل اطلاق ادله اوليه که مي‌گويد شرب خمر حرام است مطلقاً چه عمدي باشد و چه غيرعمدي؛ چه اختياراً باشد و چه ناچاراً و از روي اکراه؛ حديث رفع مي‌گويد اگر از روي اکراه شد، کار حرامي انجام نداده است و مضرّ به عدالت نيست. حال، اگر کسي را بر جنابت اکراه کردند، چه اشکالي دارد بگويم حديث رفع وجوب غسل را برمي‌دارد؟

مگر اينکه در بعضي از ادله مسأله فوق اطلاق باشد؛ يعني اگر يك دليلي نص در اطلاق بود، و نه ظاهر در اطلاق، دليلي بگويد اگر حتي اضطراراً جنب شد، وجوب غسل هست. بعداً هم خواهيم گفت حديث رفع احکامي که بر نفس اين عناوين بار مي‌شود را برنمي‌دارد. اگر در روايتي وارد شد "إِذَا نَسِيتَ فَعَلَيْكَ بِسَجْدَتِي السَّهْوُ" حديث رفع نمي‌آيد اين را بر دارد؛ چون موضوع خود اين دليل نسيان است. حال، اگر واقعاً در ادله جنابت دليلي باشد که نص در اطلاق باشد و تصريح شده باشد به اينکه بين اکراه و اضطرار و... فرقي نيست، ديگر حديث رفع قدرت برداشتن آن را ندارد.

[سؤال و پاسخ استاد]: فرض کنيد حرمت دخول در مسجد باشد؛ اگر کسي جنب شد، دخول در مسجد بر او حرام است. بگويم حال، اگر کسي را بر جنابت اکراه کردند و يا اضطرار به آن پيدا کرد، بتواند اختياراً داخل در مسجد بشود؛ حرمت دخول در مسجد از او برداشته شود.]

بررسی جریان حدیث رفع در باب طهارت و نجاست

در باب نجاست و طهارت دو نکته دیگر وجود دارد. اگر کسی بگوید ما نجاست و طهارت را از امور واقعی می‌دانیم؛ حق همین است که مرحوم نائینی می‌گوید؛ نتیجه‌اش همین است. وقتی نجاست از امور واقعی است، اگر چیزی از روی اکراه و اضطرار نجس شد، دیگر حدیث رفع نمی‌تواند این را بردارد. حدیث رفع نمی‌تواند در امور واقعی تصرف کند و بگوید این شیء نجس نیست؛

اما اگر کسی بگوید نجاست از امور اعتباریه است؛ گفت نجاست و طهارت هم مثل ملکیت و زوجیت، از امور اعتباریه است. آن وقت اینجا باید بگوییم حدیث رفع حکمی را برمی‌دارد که مرتبط با فعل مکلف است؛ حکمی را برمی‌دارد که ناشی از فعل مکلف است؛ اما اگر فعلی وجود و نبود مکلف در آن علی السویه است، حدیث رفع آن را بر نمی‌دارد. اگر بادی بوزد و خونی به لباس بریزد، لباس نجس می‌شود؛ اگر مکلف هم این خون را بردارد و به لباس بریزد، لباس نجس می‌شود. در نجس شدن لباس، صدور این فعل از مکلف موضوعیت ندارد.

حدیث رفع، وقتی می‌گوید "رفع عن أمتي تسعة الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه" ظهور در این دارد که آنجا که صدور فعل از مکلف موضوعیت دارد، جاری می‌شود.

[سؤال و پاسخ استاد]: این که باید مرتبط به فعل مکلف باشد، ظهور حدیث رفع است. می‌گوید «رفع ما لا يعلمون، ما لا يطيقون، ما اضطرروا اليه، ما استكرهوا عليه» و قبلاً گفتیم منظور از "ما" فعل است؛ یعنی لولا الاكراه، این فعل تحقق پیدا نمی‌کرد؛ و فعلی است که صدورش از مکلف موضوعیت دارد. اما در نجاست، اگر مکلف نداند این شیء نجس است، دانستن و ندانستن او در نجاست تغییری ایجاد نمی‌کند.

[سؤال و پاسخ استاد]: مربوط باشد یعنی این که صدورش از مکلف موضوعیت داشته باشد؛ یعنی بین صدور فعل از این مکلف و غیر او علی السویه نباشد. این يك استظهار است؛ و عرض کردم يك قرینه صریحه در روایت نیست؛ بلکه استظهاری از روایت است.]

نکته دوم این است که در باب طهارت، اصلاً ثقلی وجود ندارد؛ اگر کسی را اکراه کنند بر اینکه لباسش را تطهیر کند، حدیث رفع نمی‌آید آن را بردارد؛ چون طهارت بر مکلف ثقیل نیست. البته روی این مبنا که قبلاً در آن مناقشه کردیم؛ یعنی پذیرفتیم حدیث رفع در جایی است که وضع يك حکمی ثقیل بر مکلف باشد. ما این را نپذیرفتیم؛ اما مشهور این را قائل هستند. پس، مجموعاً در باب نجاست و طهارت سه نکته وجود دارد:

1. اینکه اینها از امور واقعی هستند و حدیث رفع در امور واقعی جریان ندارد.

2. صدور اینها از مکلف موضوعیت ندارد و حدیث رفع در جایی است که صدور فعلی از مکلف موضوعیت داشته باشد.

3. باید ثقیل باشد و در طهارت - (این در نجاست جریان ندارد) - ثقلی بر مکلف نیست.

[سؤال و پاسخ استاد]: شارع يك وقت به عنوان أنه شارع جعل می‌کند، يك وقت هم اخبار می‌دهد. روی مبنای شیخ، وقتی شارع بگوید «الدم نجس» معنایش این نیست که من خون را نجس قرار داده‌ام؛ بلکه دارد از قذارت واقعی خون اخبار می‌دهد؛ مثل این است که بگوید «فیه ضرر»، «فیه فساد». اگر غیر واقع باشد، قابل رفع است؛ اما ما می‌خواهیم بگوییم واقعی و تکوینی است و قابل رفع نیست. حدیث رفع فقط امور اعتباریه را بر می‌دارد؛ آن هم اعتباری شرعی.

(سؤال و پاسخ استاد): شارع قدرت این را دارد که قذارت همین دم من حیث اُنه دم را را بگیرد.

(سؤال و پاسخ استاد): اینکه می‌گوید «لیس بعالم»، معنایش تصرف در این نیست که بگوید الآن جاهل است! اینکه شارع می‌گوید «لیس بعالم»، اینطور نیست که واقعاً جاهل شده است؛ اما می‌گوید آن احکامی که برای عالم بار می‌کنم، برای عالم فاسق بار نمی‌کنم. آن احکام جعلی است؛ اما خود علم يك امر واقعی است، و شارع نمی‌تواند علم را بردارد.

نتیجه و جمع‌بندی مباحث در مورد جریان حدیث رفع در احکام وضعیه

نتیجه مباحث این شد که اگر از راه صحیح بزنطی وارد شویم، حدیث رفع در مطلق احکام وضعیه جریان دارد؛ منتها مطلق احکام وضعیه‌ای که مجهول باشد، مرتبط به مکلف باشد، و امتنانی باشد. به نظر ما، ولو امام (رضوان الله علیه) می‌خواهند بفرمایند تعدی از صحیح بزنطی و استفاده عموم از آن مشکل است، اما به نظر می‌رسد خصوصیتی ندارد. هرچند در صحیح بزنطی به حدیث رفع تسعه تمسك نشده است؛ و به حدیث رفع اربع تمسك شده است؛ و در مورد طلاق و عتاق و صدقه هم هست؛ اما به نظر ما، طلاق و عتاق و صدقه خصوصیتی ندارد؛ اربع هم خصوصیتی ندارد.

نتیجه این است که ما باشیم و صحیح بزنطی، می‌گوییم حدیث رفع همانطور که در احکام تکلیفیه جریان دارد، در احکام وضعیه هم جریان دارد. و اگر صحیح بزنطی را کنار بگذاریم و طبق استدلال ظاهری پیش بیاوریم، حدیث رفع نسبت به فقره "ما لا يعلمون" در احکام وضعیه جریان ندارد؛ اما نسبت به بقیه فقرات، نسیان، اکراه، اضطرار و... در احکام وضعیه جریان دارد.

الآن سؤالی را مطرح می‌کنیم مبنی بر آن که در نماز، اگر کسی به تکلم اضطرار پیدا کرد، همه فقها می‌گویند نمازش باطل است. کسی نماز می‌خواند، می‌بیند بچه به طرف آتش می‌رود، اضطراراً می‌گوید مراقب بچه باشید. این نماز باطل است؛ تکلم در نماز، اضطراراً و اختیاراً مبطل نماز است. اما اگر کسی نسیاناً در نماز تکلم کند، فراموش کند و دو سه کلمه در نماز حرف بزند؛ می‌گویند لیس بمبطل.

در اینجا ممکن است کسی بگوید دلیل خاص داریم، روایت می‌گوید در باب اضطرار نماز باطل است اما در باب نسیان، نماز باطل نیست. این يك جواب دیگری دارد؛ اما آیا از حیث جریان حدیث رفع بین اینها فرقی وجود دارد؟ آیا می‌شود گفت در اضطرار هم حدیث رفع جریان دارد؟ به سخن گفتن اضطرار پیدا کرده، مجعول شرعی تکلم مبطلیت نماز است؛ بگوییم حال که اضطرار به تکلم پیدا کرد، حدیث رفع می‌گوید این مبطلیت از بین می‌رود. چرا فقها اینجا این حرف را زده‌اند؟

به کتاب عروه مراجعه‌ای کنید؛ در کتاب الصلاة در بحث مبطلات صلاة، مسأله هشتم این مطلب را می‌گوید. عین مسأله این است که «لا فرق في البطلان بالتكلم بين أن يكون هناك مخاطب أم لا در این که تکلم مبطل نماز است فرقی نمی‌کند که مخاطبی باشد یا نباشد و کذا لا فرق بين أن يكون مضطراً في التكلم أو مختاراً» بعد می‌فرماید: «نعم، التكلم سهواً لیس مبطلا» تکلم سهوی مبطل نیست. این مسأله را مراجعه کنید و حواشی عروه در اینجا را نیز ببینید و اگر هم خواستید مستند مرحوم آقای خوئی جلد 15 از موسوعه امام خوئی صفحه 45 را ببینید. مطلب دیگر در مورد استدبار سهوی در نماز است؛ اگر کسی در نماز کاملاً استدبار پیدا کند و پشت به قبله شود، فقها دو قول دارند: يك قول این است که مبطل است و يك قول هم این است که مبطل نیست. در این مورد نیز جلد 11 جواهر صفحه 39 را ببینید. ان شاء الله فردا عرض می‌کنم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.